
مربای توت فرنگی
مربای آلبالو

به‌نام‌خداوند نیکوترین قصه‌ها



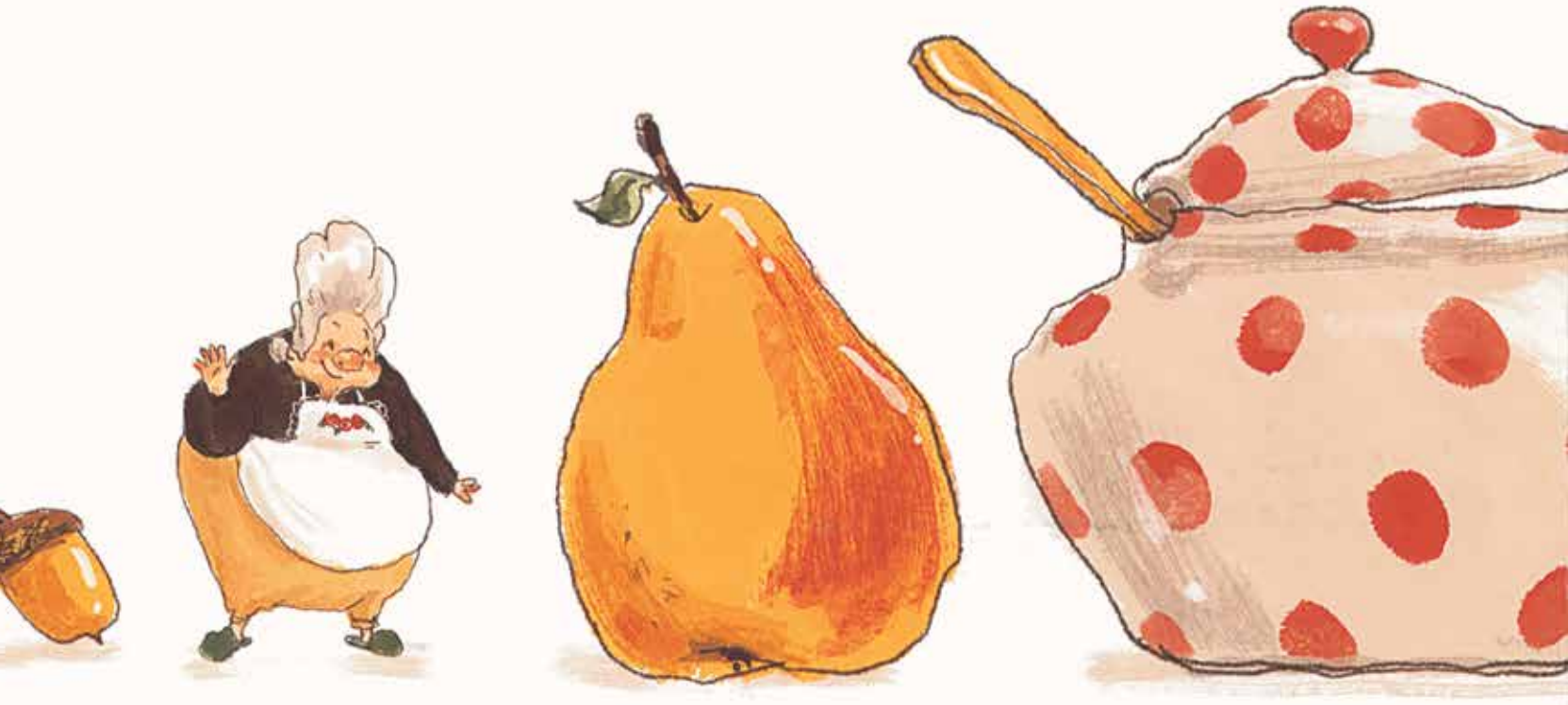
کتابهای شکوفه
دفتر کودک و نوجوان انتشارات امیرکبیر
۱۴۰۳



نویسنده و تصویرگر
آکسینیا لاپاروما

مترجم
پرویز اصفهانی

وقتی ماما‌ن بزرگ کوچک شد





کسی یادش نیست دقیقاً کِی بود، اما انگار وسط های تابستان بود. ماشینی از کنارِ رودخانه‌ای آرام در دلِ جنگلی پُردرخت و سرسبز عبور کرد. اول پیچید به چپ، و بعد به راست، و کنار پرچینِ کوتاهی ایستاد. پشتِ آن پرچینِ کوتاه، خانه‌ای دِنج و قشنگ بود که دوتا دودکش داشت. از داخلِ ماشین، بابا بنیامینِ خیلی جدی و به دنبالش مامان ایزابلای لاغر پیاده شدند. ایلیوشای کوچولو هم تُندی از ماشین پرید بیرون. ایلیوشا را آورده بودند پیشِ مامان‌بزرگش، مامان‌نینا، تا دو هفته مهمانش باشد، چون بابا و مامان باید به مسافرت می‌رفتند.